

وقایع قحطی ۱۲۸۸ ق در ساوه

میرزا سید احمد حسینی ساوجی (۱۳۰۴ ق)

بسم الله الرحمن الرحیم به کوشش: علی اکبر صفری

مقدمه

«گفتم الهی، اگر قصه اندوهگینان بر تو بخوانم
آسمان وزمین خون گریند» شیخ ابوالحسن خرقانی

یادداشتی گزیده تر و کامل تر از این یادداشت درباره قحطی سال ۱۲۸۸ نوشته نشده است: «در سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت چنان گرانی شد که نون پنجاه و یک هزار دینار سفید بود و مردم همه مردند و چنان کم آبی شد که سه سال هیچ باران نیامد و برنج باری نه تومان شد و مردم گوشت میتة می خوردند و گوشت آدم هم خوردند و گوشت گربه خوردند، خلاصه بسیار مردم از گرسنگی مردند»^۱

قحطی و غلامانند دیگر بلاهای طبیعی چون زلزله یا سیل و... روی می دهد و آنچه در خور توجه است واکنش افراد جامعه نسبت به آن است، حقیقت جوهر آدمی در این وقایع آشکار می شود و ارزشها و آرمانها واقعی در این نوع حوادث شناخته می شود. این تجربه مرگبار سرنوشتی برای مردم رقم زد که لحظه ای از آن را نمی توان تصور کرد. نه در قحطی که در هر

۱. این یادداشت در برگ پایانی نسخه زاد المعاد علامه مجلسی متعلق به کتابخانه مدرسه صدر خواجه به شماره ۵۷ (فهرست مدرسه صدر خواجه ص ۵۰) به کتابت ملا زین العابدین بن ملا علی ریزی قلمی شده است.

اتفاقی، دروازه های شهر بسته می شد و مردم در زندان بزرگ چاره ای جز تسلیم به مرگ نداشتند، اگر باز هم می بود کسی را از فرط گرسنگی و ضعف نای رفتن نبود. بازتاب این وقایع چنان بوده که بسیاری از نفوس مرگ تدریجی عزیزان خود را دیدند و خود نیز از گرسنگی مردند ولی پا از دایره اخلاق و انسانیت بیرون نهند. گزارش بسیار کمی نسبت به آمار قربانیان است که در آن قحطی زدگانی به دزدی و قتل و غارت دست زده اند. در آن روزگار عده ای گندم را به بهای جان آدمی فروختند.

آمار مرگ و میر در شهر بیشتر از روستا بوده است؛ در روستاها اندوخته غذایی چند ماه ذخیره می کردند و از سویی حبوباتی مانند جو، ارزن، سنگنک،... برای تهیه نان مورد استفاده قرار می گرفت، در شهر اگر نانی پیدا می شد به نوشته حاجی سیاح محلاتی در آن خاک، خاکستر، کاه مخلوط می کردند.^۱ سیاحتنامه ابراهیم بیگ (چاپ اول ۱۳۱۲ ق) در این باره آورده است: بیچارگان یک روز کار می کردند و یک روز در پی تحصیل نان دکان به دکان می گشتند تا شام «بلکه بتوانند نیم من نان با پول خودشان به چنگ آورده، نفقه عیال کنند. در کمال فراخسالی و برکت آذوقه سال هاست که این قحطی نان بردوام و برقرار است. یک سال و دو سال نیست، بسیاری از اصحاب املاک که در خونخواری چالاک تراز تابعان چنگیز گندم را در هر جا انبار کرده، می پوسانند و بر هموطنان افتاده رحمی نمی کنند.^۲

سید محمد علی مبارکه ای (۱۳۲۵ ش) مجملی از حال خونین دلان قحطی زده را چنین بازگفته است:

«...مع الوصف از این بشر قساوت قلبی دیده شد که می توان گفت هیچ حیوان درنده ای بدین قساوت و سخت دلی نباشد. ملاکین شهر و گندم داران این اوضاع پریشان را دیدند و روز به روز بر نرخ گندم افزودند، و گویا فرصتی به دست آورده بودند که خون بشر را مکیده در بدن در بدنهای خود ذخیره نمایند مرگ جوانان و ناله مادران و حسرت اطفال شیرخوار و پریشانی زنان و مردان سالخورده و خرابی خانه ها به دل ها اثری نبخشید. هرچه این گونه امور شدت کرد، نرخ گندم و جو و برنج و هرچه قابل خوردن بود همی افزودند و گویا فرصتی به دست آورده بودند که خون بشر را مکیده در بدنهای خود ذخیره نمایند. مرگ جوانان و ناله

۱. سفرنامه حاجی سیاح محلاتی، ص ۳۴ و ۴۸۲.

۲. سیاحتنامه ابراهیم بیگ (قاهره، ۱۳۱۲ ق)، ج ۱، ص ۱۹۴-۱۹۵.

مادران و حسرت اطفال شیرخوار و پریشانی زنان و مردان سالخورده و خرابی خانه ها به دل ها اثری نبخشید.

هرچه این گونه امور شدت کرد نرخ گندم و جو و برنج و هرچه قابل خوردن بود همی افزون شد. گندم خروار که پنجاه من به وزن شاه بود [به] قیمت چهار هزار ریال رسید و باز هم مالکین انتظار قیمت بیش از این داشتند. و پس از آن که سال نو در رسید، آب زاینده رود و جویهای شهر از گندم پوسیده پر شد که برای فروش بیش از آن قیمت گذاردند و به خروار چهار هزار نفروختند و هزاران از بشر بمردند و آن گندمها در انبارهای مالکین ماند و فروخته نشد و پوسیده نشد و در آب ریخته شد.... و من از همان سال فهمیدم که این جامعه در دینداری دروغ میگوید، و حقیقتی در میان آنها نیست، و اگر فرصتی به دست آورند و قدرتی پیدا کنند، عنکبوت صفت، ققارا به مثابه مگس، رمق و جان و شیره حیات آنها را خواهند مکید».^۱

این سرگذشت ها بهترین معلم انسان است. به گفته سقراط از آن جمله چیزهایی است که به طریق عادی نمی شود آموخت. تاریخ زندگی علما و طلاب دینی نیز در این وقایع شنیدنی ست؛ خاطره ای از میرزا علی جان عطار (معین البکاء) در نیشابور به یادگار مانده که «... گمان کرد وظیفه دارد به عنوان روحانی از مردم دفاع کند. خیلی زود گرفتار سیاست شد. قحطی بود، گندم و مواد خوراکی بسیار کم پیدا می شد، همراه مردم به انبار محتکران وابسته به رژیم قاجار حمله کرد اما حکومت این کارش را نپسندید، شنیده شد که دستگیرش کردند و زندگی را بدرود گفته است..»^۲

سرنوشت طلاب با فقر گره خورده بود و گویا تا کنون نیز تقدیر چنین رقم زده است البته برای طلاب ... برای ارائه نمونه فقر و تنگدستی باید از مرحوم میرزا لطفعلی خویی نجفی از شاگردان برجسته شیخ انصاری یاد کرد که شیخ به او اعتماد داشت در تصحیح رسائل از نظریاتش بهره می برد. به نوشته همشهری اش صدر الاسلام خویی وی به علت فقر و زهد هیچ گاه نتوانست ازدواج کند و در نهایت فقر از گرسنگی مرد و هیچ کس از مرگ او خبردار نشد^۳ و آن روزگار در نجف قحط سالی نبود ولی برخی طلاب مشق مردن می نوشتند.

۱. گزیده رجال و دانشوران اصفهان به ضمیمه شجره مبارکه یا سرگذشت خودنوشت سید محمد علی مبارکه ای (قم، مؤسسه کتابشناسی شیعه، ۱۳۹۳) ص ۳۱۲-۳۱۳

۲. گلستان سعدی با ترجمه ترکی، به اهتمام علی جان علی پور لائین (قم، سرزمین سبز، آئینه اندیشه، ۱۳۹۲) مقدمه ص «ح»

۳. مرآة الشرق، صدر الاسلام محمد امین خویی، تصحیح علی صدرائی خویی (قم، کتابخانه مرعشی نجفی،

سرنوشت علما و طلاب یادآور حکایت دو درویش خراسانی در باب سوم گلستان است که باهم در سیاحت بودند. یکی ضعیف بود و به هردوشب افطار میکرد و آن دیگر قوی که روزی سه بار غذا می خورد. آنها به تهمت جاسوسی در خانه ای حبس کردند و درش را به گل برآوردند. پس از دو هفته معلوم شد بی گناهند، قوی را دیدند مرده و ضعیف جان به سلامت برده است. حکیمی گفت: «آن یکی بسیار خوار بود طاقت بینوایی نیاورد و آن دیگر خویشتن دار بود و بر عادت خود صبر کرد».

متن زیرگوشه ای از زندگی عالمان دینی در روزگار قحطی را به تصویر کشیده است. این متن به قلم بزرگ منطقه لرستان آیه الله سید احمد مظلوم (درگذشته ۱۳۳۴ ش) تحریر شده و پس از ذکر نمونه های عجیب از قحطی در منطقه جاپلق و ازنا نوشته است:

«... این چند فقره از محسوسات بود که مرقوم شد و امتحان شدیم و باید بدانند که آنچه مرقوم شده است، مقطوع است و کسانی که بوده اند و دیده اند عده ایشان به مراتب کشیده در هر بلده ای به حدّ تواتر می رسد و باید متنبّه بشویم.

ماها اگر متنبّه بشویم! که با این شدت غلاء و گرانی یک نفر از اهل علم مسموع نشد که از گرسنگی تلف شده باشد یا یک نفر از اهل تقوی از جوع بمیرد و اشخاصی که تلف شدند، غیر از این دو صنف بودند، غالباً؛

حتّی در آن گرانی دو بیست و هشتاد نیز نقل شد از عالم جلیلی و داعی از جناب ایشان شفاهاً شنیدم که فرمودند: در حدود ما، اشخاص متدین و اهل علم از گرسنگی تلف نشدند؛ فاعتبروا یا اولی الابصار».^۱

استاد جلال الدین همایی بزرگترین واقعه عبرت آمیز و جالب ترین واقعه زندگی خود را این گونه شرح داده است: «... در آن واقعه [مجماعه ۱۳۳۶] تمام طبقات خلق از عالم و جاهل، توانگر و درویش در بوته آزمون افتادند و هر چه در نهان داشتند بروز دادند. عجب است که در آن حادثه جمعی کثیر از مردمان از گرسنگی مردند ولیکن از جماعات طلاب با اینکه اکثرشان فقیر و بی بضاعت بودند احدی از گرسنگی نمرد این خود بزرگترین واقعه عبرت است».^۲



۱۳۸۵، ج ۱ ص ۸۹۱

۱. برآستان خوبان، شرح حال علما و فرزندان الیگودرز و ازنا (قم، منشور وحی، ۱۳۸۹) صص ۳۳۴-۳۴۴

۲. چهره های آشنا (نشر کیهان، ۱۳۴۴) صص ۶۶۶-۶۶۷

زندگی نامه مؤلف

متن زیر برگرفته از جنگ عالم فقیه میرزا احمد حسینی ساوجی (درگذشته ۱۳۰۴ ق) است. زندگی نامه ایشان را اعتماد السلطنه در باب دهم؛ در تحریر اسماء علماء و فضلاء و ائمه دین کتاب **المآثر و الآثار** چنین نوشته است:

«حاج میرزا احمد ساوجی؛ از مشاهیر علما و مشایخ بود. خدمت استاد اعظم حاج ملا احمد نراقی؛ صاحب **مستند و مناهج** و غیرهما و رئیس مفخم حاج میرزا مسیح مجتهد طهرانی تحصیل و تکمیل کرد و در سال یک هزار و سیصد و پنچ^۱ به رحمت ایزدی پیوست^۲»
اعتماد السلطنه در **منتظم ناصری** نیز نام ایشان با عنوان «حاجی میرزا احمد مجتهد» در شمار رجال ساوه یاد کرده است.^۳

منابع دیگر^۴ همه از این منبع نقل کرده اند. عجیب اینکه علامه تهرانی در طبقات اعلام الشیعه دوباره به معرفی این فقیه و دانشمند پرداخته است:

«السید المیرزا احمد الساوجی (۱۳۰۵-۰۰۰)؛ هو السید المیرزا أحمد بن محتشم بن محمد صالح الحسینی الساوجی عالم فقیه، کان من تلامیذ العلامة المولی أحمد نراقی و المیرزا مسیح الطهرانی و کان یلقب بشیخ المجتهدین کما فی (المآثر و الآثار) توقی (۱۳۰۵) و هو الجدد الامی للعلامة السید ابی محمد الساوجی السابق ذکره^۵»

«المیرزا احمد الساوجی (۱۳۰۵-۰۰۰)؛ من مشاهیر علماء عصره و فقهاء ذکره فی (المآثر و الآثار) ص ۱۳۶ مع التجلیل و الثناء الجزیل و ذکر أنه تلمذ علی العلامتین المولی احمد النراقی مؤلف (المستند) و المیرزا مسیح الطهرانی و توقی فی (۱۳۰۵) انتهى (أقول). هو أبوالزوجة العلامة السید ابوالحسن الساوجی المذكور فی ص ۷۸ من هذا الكتاب كما حدثنی به و رزق منها ولده

۱. تاریخ صحیح وفات او ماه ربیع الاول ۱۳۰۴ است چنانکه فرزند مؤلف در ذیل این نوشته ثبت کرده است.

۲. چهل سال تاریخ ایران در دوره ناصرالدین شاه؛ المآثر و الآثار، محمد حسن خان اعتماد السلطنه، به کوشش ایرج افشار (تهران، اساطیر، ۱۳۷۴) ص ۲۲۰

۳. منتظم ناصری، اعتماد السلطنه، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی (تهران) ج ۲ ص ۱۳۰۰ و ج ۳ ص ۲۱۴۵

۴. اعیان الشیعه ۲: ۵۹۵، نباء البشر ۱: ۱۱۶-۱۱۷ و ۱۱۶ ش ۲۶۱، گنجینه دانشمندان ج ۵ ص ۲۹۴

۵. نباء البشر، آقابزرگ الطهرانی، (مشهد، دارالمرتضی، ۱۴۰۴ ق) ج ۱ ص ۱۱۶-۱۱۷

الفاضل الجلیل الآقا میرزا علی الساجی المترجم فی (أئینه دانشوران) مع تصویره المشترک
المقابل ص ۵۶»^۱

حاج سیاح محلاتی در سفرنامه خود گزارش دیدار خود با ایشان را چنین نوشته است:
«... چون در ساوه و اطراف بلکه در شهرهای دیگر زهد و صحت عمل علم و فضل جناب
حاجی میزا احمد سید جلیل القدر که عالم ساوه است، مشهور و دیدن چنین شخصی غنیمت
است. منزل او را پرسیدم. در کنار شهر خانه متوسط گلی را نشان دادند. بدر خانه رسیده
سیدی را دیده پرسیدم: آیا بحضور اقامی توان رسید؟ گفت: الان عرض میکنم. رفته برگشته
مرا وارد عمارتی کرد که هنوز ناتمام بود و برد به اطاقی. دیدم فرش نمدی گسترانیده و تشک
کرباسی روی آن هست. شخص پیر بلند قدی باریش تنک. شبکلاهی در سر. پیراهنی و
لباس کرباسی در برداشت. بعد از سلام نشستم و از هر طرف صحبت پیوستم. دیدم بسیار
ضعف دارد.

پس پرسید: در جهان دینی مانند دین اسلام دیده ای که توپ توحیدش دلها را بشکافد؟
گفتم: واقعا تقریر با ربیبی فرمودید. مقصود چه بود؟
فرمود: بلی! کلمه لا اله الا الله.

گفتم: هرگز دینی این مقام توحید را ندارد لکن افسوس مسلمانان قدر اسلام را ندانسته
اخوت اسلامی را مبدل به نفاق و اغراض کرده اند. عمل اسلام را ملل دیگر برده اند.
گویا خونش بدوران آمده گفت: آه از دست زمامداران اسلام! آیا شما حاجی محمد ابراهیم
را دیده بودید؟ فرمود: کلباسی؟

گفتم سنم مقتضی ملاقات او نبود: از همین اسم آن مرحوم سادگی می بارید. الفاظ آخوند
و شیخ و ملا و آقا به خود نجسبانیده. تجارت میکرد. ابدأ در اسلام ملایبی و شیخی عنوان ندارد.
عالم بودن امتیاز لقبی یا بدنی یا لباسی یا جلالی در اسلام ندارد. همه مسلمانان در اسلام
برادر و برابر مقرر گردیده اند. همه باید عالم باشند بهر درجه که بتوانند. همه باید با دسترنج خود
نان خورند. وقتی بان مرحوم گفتند: آخوندی دزدی کرده فرمود: خیر! بگویند دزدی آخوند
شده. مگر آخوند یا عابد یا زاهد یا مقربه خدا به لباس است؟ اگر لباس مخصوص نباشد،



قدرش در نزد خدا کمتر میشود؟ یا خدا او را اشتباه می کند؟ واضح است این امتیاز لباس برای مردم و هزاران مقاصد است که یکی در اسلام برای لباس مقرر نشده. لباس پیغمبر ﷺ امیرالمومنین ﷺ و ابوبکر و عمر و حسین و یزید و معاویه و سایر خلق یکی و همه متعارف زمان بود. باری دیوانیان ما را ضایع کردند. هرکس به میلشان رفتار نمود رواج داده آقا و نایب خدا و رسول ساختند. حکم او را حکم الله نامیدند. هریک به میلشان اطاعت نکرد. منزوی کردند. اشرار دوطایفه دست بهم داده خوبان را ذلیل و بدان را عزیز کردند. دین ما را مایه دنیا گردانیدند. مردم بیچاره را فریب دادند. عوام هم قوه ممیزه ندارند. نیک و بد را تمیز نمی دهند بلکه مناط، احترام و رواج در نزد حکام را میدانند. نمیدانم اینان در حضور خدا و رسول ﷺ چه جواب خواهند داد؟ از صحبت او معلوم میشد که خیلی تعصب دین را دارد. پس فرمود: خشنودم از اینکه عمرم به آخر رسیده از دیدار این مردم منافق خلاص می شوم... پس از این مقامات حرارتی در وجود این سید محترم پیدا شده فرمود: «کسی هم اهل درد نیست» پس فرمود به پسرش که قدری میوه حاضر کردند، یک دانه انار با کمال امتنان برداشته اجازه مرخصی حاصل نمودم پسرش به مشایعت همراهی کرد تا به منزل آمدم»^۱

مرحوم میرزا احمد ساوجی در این نوشته نسب خود را این گونه قلم زده است: «احمد شهاب الدین بن محتشم بن صالح بن محتشم بن مخدوم بن شریف بن لطیف الحسینی الساجی». تاریخ ولادت خود را نیز نیمه ماه رجب ۱۲۱۷ نگاشته است. تاریخ وفات او که به قلم یکی از فرزندانش در ذیل این یادداشت تحریر شده ربیع الاول ۱۳۰۴ است. نکته دیگر اینکه صبیّه ایشان عذرا خانم متعلقه آیت الله سید اسماعیل حسینی ساوجی و صبیّه دیگر سکینه خاتون همسر عالم بزرگ ساوه میرزا مسیح ساوجی بوده اند و صبیّه دیگر که نویسنده نام برده در کودکی از دنیا رفته است.

میرزا احمد ساوجی منصب شیخ الاسلامی ساوه را به عهده داشته و پس از درگذشت ایشان این منصب به دامادش سید اسماعیل حسینی ساوجی منتقل شده است و نوادگان سید اسماعیل حسینی ساوجی به سادات شیخ الاسلامی و حسینی شهرت دارند. خاندان این فقیه اکنون با نامهای سادات سبط احمدی و سجادی و رضوانی و حسینی و شیخ الاسلامی

۱. سفرنامه حاج سیاح یا دوره مخوف و وحشت، محمد علی سیاح، به کوشش حمید سیاح (تهران، نشر ابن

در تهران و قم و ساوه و دیگر شهرها مشهور هستند. برخی از نوادگان عالم و فاضل ایشان در کتاب *آئینه دانشوران* با نامهای سید احمد و سید علی سجادی معرفی شده است.^۱ آرامگاه میرزا سید احمد حسینی ساوجی در قبرستان شیخان قم در کنار مزار محدث بزرگ شیعه و اصحاب امامان حضرت صادق و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا علیهم السلام؛ زکریا بن ادریس اشعری قمی قرار دارد. لوح نوشته آرامگاه بدین شرح است:

«الناس موتی و أهل العلم أحياء، هذا مرقد الشريف و مضجع المنيف للسيد الجليل و الحبر النبيل، صاحب نفس الزكية و المقامات العلية و جامع العلوم العقلية و النقلية الحاج ميرزا احمد الساوجي قدس سره، تاريخ وفاته ربيع الأول سنة ۱۳۰۴ قمرية، تاريخ تجديد اللوح سؤال المكرم ۱۴۱۹ قمرية»

حضرت حجة الاسلام و المسلمين سید حسن سبط احمدی (دامت توفیقاته) یکی از نوادگان ایشان - به درخواست نگارنده سطور مطلبی درباره جد بزرگوارشان مرقوم فرمودند، که بدین شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

« قال الله تبارك و تعالی: (أنا يخشى الله من عباده العلماء ان الله عزيز غفور)

حمد بی عدّ و ستایش بی حدّ شایسته و سزاوار ساحت قدس خالق بی شریک و بی معینی است که سراسر کائنات و عالم وجود را با اراده و مشیتش بیافرید و بهر چیزی در جای خود خاصیت و اثری بخشید، و تمام نعمتها و برکاتش را برای بندگانش قرار داد. چه خوش گفته شاعر «من نکردم خلق تا سودی برم - تا که من بر بندگان جودی کنم» سپس برای هدایت و راهنمایی بندگان و برقرار نمودن نظم و عدالت در میان آنان در این جهان سلسله جلیله انبیاء عظام و رسولان عالی مقام را فرستاد؛ این آیه شریفه در سوره مبارکه جمعه حاکی از این مطلب است «هو الذی بعث فی الاممین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته یتذکرونهم و یعلمهم الكتاب و الحکمة»

آنان مبعوث شدند از طرف پروردگار آیات آسمانی و احکام الهی را برای آنان بخوانند و ایشان با عمل نمودن بآنها رستگار شوند و به سعادت ابدی برسند.

و چون مشیت الهی و تقدیر ربّانی برای بندگان بر استمرار و ادامه نعمت هدایت بوده است

۱. آئینه دانشوران، سیدعلیرضا رحمان یزدی (قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۲) ص ۳۷۴ و ۴۱۶

لذا بعد از تنفیذ اصل مسلم و سنت محکم، مات الناس حتی الانبیاء سلسله جلیله اوصیاء و جانشینان آنان در هر عصر و زمان، این بار سنگین هدایت بندگان را بر عهده گرفتند و به راستی که با همه مشکلات و آزار و اذیتها بوظائف شاقه خود عمل نمودند و فرمایش پرازش «ما اودی نبی مثل ما اودی» شاهد است.

تا در این صراط مستقیم و مسیر قویم نوبت قبول این مسولیت خطیر و رهبری کبیر به وجود مقدس و نازنین حضرت خاتم الوصیین و بقیه الماضین، ناموس دهر و امام عصر عجل الله فرجه الشریف رسید در چنین مقطع حساس زمان ذات مقدس پروردگار زمین و آسمان بنا بر مصلحت بندگان، لباس غیبت و نهان بر اندام شریف و مقدسش پوشانید امید است که هر چه زودتر این چشمان رمده دیده محبان و شیعیان به نور جمال دل آرایش روشن و منور گردد. آمین رب العلمین.

اما چون بندگان مؤمن در این عصر و دوران غیبت کبری و شهر آشوب بلاد، دسترسی به وجود مقدس حجت و امام زمان نداشتند، حق تعالی - جل و علا - بار مسولیت ارشاد و هدایت را بردوش علماء راستین و متقین و عالمین به احکام دین نهاد و آنان را حجت و مرجع بندگان قرار داد تا به مرور زمان در قرن سیزدهم از هجرت خاتم رسولان صلی الله علیه و آله، عالمی با فضیلت و حقیقت و معنویت از خاندان پاکان و از دودمان اشرف پیمبران بنام مرحوم حاج میرزا احمد ساوجی رحمته الله همچون خورشیدی درخشان در افاق بلاد ساوه طلوع نمود و به نور افشانی و انجام وظائف دینی مشغول گردید.

آری؛ یک دهان خواهیم و پهنای فلک - تا کنم توصیف آن رشک ملک؛ این شخصیت والا و با معنی جامع کمالات علمی و معنوی و عرفانی و همچنین در علوم غریبه جفر و رمل و احضار استاد بوده اند، بعضی از قضایا و داستانهای جالب از آن بزرگوار در این راستا به ما رسیده، که نقل آنها موجب تطویل کلام است. چه خوش گفته «گنجایش بحر در سبو ممکن نیست» بعضی از ارباب تراجم مطلع، نقل اجمالی از احوال آن بزرگوار نموده اند.

اینک این حقیر بنا به تقاضای بعضی از دوستان اهل معرفت یکی از قضایایی که حاکی از مقامات معنوی و روحانی آن مرحوم می باشد و لساناً به ما رسیده است، نقل می کنم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید. در اواخر زمان حیات این عالم مجهول القدر مرحوم ناصرالدین شاه قاجار برای ملاقات و زیارت ایشان از تهران به ساوه می آیند، ظاهراً در فصل تابستان و هوا گرم بوده است. آن زمان در منزل مسکونی مرحوم حاج آقا دار و درخت زیادی وجود داشته،

پشه‌های مزاحم فراوانی به چشم می‌خورده و این دیدار هم در شب بوده است. بعد از مقداری جلوس و صحبت پادشاه ایران برای خدا حافظی به مرحوم حاج آقا عرض می‌کند: «امرو فرمایشی است؟» ایشان سر مبارک به زیر انداخته، جوابی نمی‌گویند. مرحوم ناصرالدین شاه برای بار دوم همان جمله را تکرار می‌کنند، ولی جوابی نمی‌شنوند. خلاصه پس از مرتبه سوم، سر مبارک را بلند می‌کنند و در جواب ایشان چنین می‌فرمایند: «به این پشه‌ها امر می‌کنم که از این اطاق بیرون بروند». نقل شده همه آنها دست جمعی از اطاق و اطراف چراغ بیرون رفتند. لا یخفی لطف هذه الجواب لالولی الالباب. آری در حدیث آمده که حق تعالی جل جلاله فرموده: «عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی»

در خاتمه این جمله با جرأت و اعتقاد کامل می‌گویم؛ این کلمات و مقالات هرچه بیشتر و مفصل تر باشد، ابدات تأثیری در مقامات و حقیقت ایشان نمی‌کند. عاش سعیدا و مات سعیدا. ضمیمه ترجمه حالات: لازم به تذکر است که این فرزند یعنی (مرحوم مغفور سید ابوالحسن اعلی الله مقامه) أعلم و أتقی و أزهّد فرزندان پدرشان بوده است و به تعبیر و گفته یکی از معمرین آقایان اهل منبر در ساوه، که ایشان را در زمان حیاتشان درک کرده بوده است، می‌فرمود: مرحوم آقا سید ابوالحسن - قدس سره - در زهد و تقوا و پاک‌نفسی بمنزله عیسی عصر و زمان خودش می‌بود. چه بجاست تحریر و نقل این داستان جالب که حاکی از قداست نفس و طهارت باطنی و محبوبیت خاص ایشان در نزد پدر بزرگوارشان دارد. به مناسبت احوال و ترجمه والد معظمشان نقل کنم تا ختامه مسک باشد.

خلاصه داستان این مرحوم مغفور به خاطر همان جنبه‌های علمی و معنوی داشتند قهراً مورد علاقه و توجه خاص والد معظم و مکرمشان بودند تا این که ایشان بعد از خود وصی شرعی خویش قرار داده بود، با اینکه فرزندان دیگر از ایشان بزرگتر بودند لذا این عمل و انتخاب برای آنان سنگین تلقی شده بود و باطناً ناراحت بودند، ولی جرأت اظهار و ابراز نداشتند. پدر بزرگوار عالی قدر به فراست و دید باطنی دریافت و مطلع شد. ناچار برای حل این معما روزی ایشان را - یعنی همین فرزند محبوب و مورد نظر را - به بهانه ای برای انجام کاری را به باغات و املاک مفصلی که در اطراف شهر ساوه داشتند، فرستادند، سپس همان روز بقیه فرزندان را احضار نمودند، در نزد خویش و مطالبی این مضامین فرمودند: من این فرزند عزیزم، بردار شما را که سناً کوچکتر از همه است، قلباً بیشتر از همه دوست دارم. اکنون احساس

می‌کنم که این عمل برای شما سنگین و باعث ناراحتی باطنی شده است، ولی علت و وجهی دارد؛ می‌گویم برایتان تابانید. همه سراپا گوش شدند: «فرزندان عزیزم. من در طالع ایشان دیده‌ام که زودتر از همه شما از دنیا می‌رود، لذا به خاطر این، می‌خواهم محبت و علاقه قلبی خویش را به ایشان اظهار و ابراز کنم تا باعث تشفی قلبم گردد. خاطر جمع و مطمئن باشید» لذا همه فرزندان و برادران بعد از شنیدن این مطلب و خبر پنهان از لسان پدر بزرگوارشان، نسبت به برادر خویش فوق العاده احترام و تکریم می‌نمودند. «آری درسی نبود هر آنچه در سینه بود». رحمهم الله تعالی أجمعین.

ناگفته نماند که دو بزرگوار - پدر و پسر - قبر شریف و مضع منیفشان در قبرستان شیخان قم - صانها الله عن التصادم - می‌باشد. در کنار قبور و مزار محدثین شیعه و اصحاب بزرگ امامان معصوم یعنی حضرات امامان صادق و آقا موسی بن جعفر و حضرت علی بن موسی الرضا صلوات علیهم اجمعین قرار دارد. حشرهم الله جميعا مع أولیاء المقربین أئمتنا المعصومین وألحقنا بهم. نویسنده این کلمات حسن ابن عباس ابن عماد ابن ابوالحسن ابن احمد الحسینی الساجی

ایشان کتابخانه موقوفه ارزشمندی در شهر ساوه داشته که خوشبختانه با تلاش و حفاظت نوادگان ایشان از گزند حوادث محفوظ مانده و در بهار امسال از سوی استاد ارجمند حوزه علمیه قم حضرت حجت الاسلام والمسلمین سید حسن سبط احمدی (یکی از نوادگان ایشان) به کتابخانه آیت الله العظمی گلپایگانی رحمته قم واگذار شد. این مجموعه شامل ۹۳ جلد کتاب چاپی و ۷۳ نسخه خطی است که پس از تفکیک مجموعه های خطی جمعا بالغ بر ۹۲ عنوان نسخه خطی می‌شود. کلیه کتابها به عنوان وقف در دفتر کل کتابخانه از شماره ۱۰۴۵۸۷ تا شماره ۱۰۴۷۵۳ ثبت و ضبط شده است. این سند نیز برگرفته از جنگ خطی ایشان به شماره ۱۱۶-۴۰ است و به لطف و بزرگواری و اشراف استاد عزیز جناب عربزاده (دامت توفیقاته) در اختیار نگارنده سطور قرار گرفت.

تالیفات سید احمد ساوجی :

۱) حاشیه بر کتاب نقد الرجال : مصطفی بن حسین حسینی تفرشی (قرن ۱۱) نویسنده بر این معجم رجالی که راویان شیعه را به ترتیب حروف الفبائی اول اسماء آنها جمع آوری نموده، حاشیه زده است نسخه منحصر به فرد این اثر که به قلم مولف تحریر شده، در کتابخانه

آیت الله العظمی گلپایگانی نگهداری می شود.

۲) شرح الفیه شهید اول؛ نویسنده این اثر را که حاوی هزار مساله از نماز است، شرح داده است. نسخه منحصر به فرد این اثر جزء مجموعه شماره ۱۱۶/۴۰ در کتابخانه آیت الله گلپایگانی نگهداری می شود. این شرح با عنوان قوله - قوله تالیف شده در آن مقدمه و سه فصل الفیه شهید شرح داده شده و بخش خاتمه در این نسخه موجود نیست. این شرح به قلم نویسنده به نسخ تحریری کتابت شده و در حواشی دارای تصحیح و افزوده‌هایی از مؤلف است.

آغاز این اثر چنین است: «قوله وهی مرتبة علی مقدمة و فصول ثلاثة و خاتمة اما المقدمة ففی تعریف الصلوة و تقسیمها و ذکر من الصلوة علیه اما الفصول الثلاثة فالفصل الأول فی المقدمات و الثانی فی المقارنات و الثالث فی المنافیات اما الخاتمة ففی خلل الواقع فی الصلوة الیومیة و ذکر خصوصیات باقی الصلوة المفروضة ...»

۳) جنگ، خطی شامل مطالب علمی و و اشعار و از جمله سروده های ایشان و شرح مسافرتها و زندگی نامه و همچنین صورت مباحثه ای که در شیراز با یکی از زنان دانشمندان آن شهر انجام داده به قلم خودشان موجود است. این جنگ در نزد نوادگان نویسنده نگهداری می شود.

۴) جنگ شامل احادیث، تاریخ مولید، فوائد تاریخی، تاریخ اهل بیت علیهم السلام و خلفای بنی عباس و بنی امیه، تاریخ دانشمندان شیعه قرن هفتم، فهرست کتابخانه خصوصی مؤلف، فواید طبی، منتخبات کشکول شیخ بهایی، تاریخ قحطی ۱۲۸۸ ق، شرح الفیه شهید اول، تلخیص المفتاح خطیب قزوینی و... این اثر به شماره ۱۱۶/۴۰ در کتابخانه آیت الله گلپایگانی ثبت شده است.

۵) لب لباب؛ این اثر در چهار مجلد تدوین شده است. مؤلف در سال ۱۲۸۳ به نگارش جلد دوم اشتغال داشته است. قسمت هایی از این کتاب بویژه جلد یک و دو در مجموعه پیش گفته آمده است. مؤلف در شرح این کتاب در جنگ چنین نوشته است: «... چون در ازمنه سالفه تاریخی مختصر مسمی بلب لباب در احوال سلاطین عجم پادشاهان یزدجرد و خلافت عمر بن الخطاب نوشته بودم در این ایام که سنه ۱۲۸۳ است مصمم آنم که مجلد دوم را در شرح احوال انبیاء و اولیاء و و مجلد سیم را از سال اول هجری تا سنه تئاتر نجوم که سنه سیصد و بیست و نه و انقطاع سفرای حضرت خاتم الأولیاء سلام الله علیه و اول غیبت کبری

آن حضرت است، نگاشته شود و مجلد چهارم در احوال سلاطین و علماء و اکابر که در غیبت کبری تا حال تحریر به عرصه وجود آمده و رفته اند، قلمی دارم لهذا برخی از احوال سنه تناثر نجوم و بعدها که در نظر است ملاحظه می شود بجهت تذکره در این اوراق ثبت می نمایم تا در وقت ضرورت از خاطر محو نشود...»

(۶ رساله ای در تجوید که برای فرزندشان میرزا داوود نوشته است.



[متن وقایع قحطی سال ۱۲۸۸ق]

قال الله تعالى: «ولنبلوکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس و الثمرات و بشر الصابین» (سوره بقره آیه ۱۵۵)

اللهم اغفر لنا ذنوبنا الّتی تنزل البلاء ماه دویم است، از سال سیّم غلای عام بلاد روم و ایران و قحط خاصّه عراق عجم. سرقت چنان شایع شده که بجهت دو من نان جو جوانی را کشتند و اکل میت به نحوی متداول گردیده که از لحوم سگ و گربه کراهت نداشتند. در یکی از قراء چند نفر طفلی را در تنور فروخته افکنده، سدّ رمق خود نمودند.

دیروز که پنجشنبه شانزدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۸ بود در بلده ساوه مردی را گرفتند که زنی را کشته و تمام او را بجز کله و سر و دست خورده بود به هجوم عام آن نامرد را به دیار عدم فرستادند.

در اصل بلده در چهار ماه تقریباً زیاده از چهار هزار نفس از گرسنگی مردند و بسیاری را در شوارع سباع خوردند. تسعیر ماکولات اگر پیدا می شد، بدین تفصیل رسید.

نرخ ماکولات، یک من، هشت عباسی.

گندم؛ دو قران و هفت شاهی

جو؛ دو قران و صتا [صد دینار]

نخود؛ سه قران

لوییا؛ سه قران

ماش؛ سه قران

برنج؛ شش هزار و ده شاهی

گوشت؛ سه قران

روغن؛ هشت قران

کشمش؛ دو قران و ده شاهی

شیره؛ چهارقران و ده شاهی

شیر و ماست؛ سه قران

قند؛ یک تومان

سایر چیزها را قیاس کنند. اشیاء غیر مأکوله نیز آنچه ضرورت داشت، تابع خوردنی شد در

تسعیر.

تنباکو؛ یک تومان

صابون؛ چهارقران

روغن چراغ؛ چهارقران

پنبه دانه؛ نه صتار [صد دینار]

کرچک؛ سه قران

همه، بوته در زمستان؛ باری دو قران و ده شاهی

زغال سرسندی؛ ده شاهی

تنباکوی کاشی را اول تابستان هر سیری دوازده هزار فروختند.

چیزی که ارزان بود، متاع دین و ایمان و آنچه فقرا از باب ضرورت می فروختند:

مسینه آلات؛ چهارقران

فرش پشمینه؛ سی شاهی

رخوت بی مروّت مشتری.

در زمستان، دوازده برف و زیاده در شهر بارید. کوهسار و بیلاقات از شمار خارج شد، باغات

را سرما برد. اینک که اردیبهشت است، بریده همه آن قابل کرایه و نقل نیست. نعوذ بالله من

غضب الجبار. حررها احمد الحسینی.

روز هفتاد و دوم بهار سیلی آمد که جمیع زراعات را ازشتوی و صیفی فرو کوفت و بسیاری را

فاسد کرد. تا بعد چه شود؟ ما شاء الله کان در جمیع ایام بهار به خصوص ماه سیم انواع امراض

در کمال عموم و اشتداد بود؛ خاصه حسبه و سرسام و استسقاء و مطبقة و محرقه و حنّاق و درد

گوش، زعاف، پنداری عدد علل و اسقام از عدد بقیة السلف اهل قحط فزون آمده [است]. لهذا هر مریض را چند مرض قسمت رسید؛ خانه ای که یک و دوناخوش باشد، بسیار کم و خانه ای که تمام مبتلا باشند؛ بسیار زیاد است. دیروز که نود و چهارم بهار بود، جوانی در علالی خوشه میچید. نعاس و پینکی او را عارض شد. سربه زمین نهاد که لحظه ای بخوابد تارفع کسالت شود. دیگر توفیق برخواستن نیافت. هنیئاً له.

مست می بیدار گردد نیم روز^۱ مست ساقی روز محشر بامداد

نعش او را تا به شهر رسانیدند، جمیع گوشت بدن او پخته شده سرش را گرفتند، از سه جا شق شده بود. در هر حال شکر آن دارم که مبادا ازین بتر گردد. اهل شهر با کمال امساک یخ را به جهت مرض، من تبریزی ده شاهی و زرد آلو را سه عباسی می خرنند. مثل سائر در نزد عوام است که «سالی که نکوست، از بهارش پیداست».

امسال، تحویل شمس به حمل ساعت چهارم روز عاشورا بود تا امروز که اول سرطان است، حالت خلق را شمه ای دانستی.

«چون بگذرد خزان که بهارم چنان گذشت».

رضاً بقضاء الله و تسليماً لامره.

قلم به آمدنی رفت، اگر رضا به قضا دهی و گرندهی، بودنی بخواهد بود. شرذمه ای از حوادث بیست و هفت ماه گذشته را درین اوراق به یادگار نگاهشتم و به جهت تنبیه آیندگان به یادگار گذاشتم. فاعتبروا یا اولی الأبصار.

حرره العبد المجانی احمد شهاب الدین بن محتشم بن صالح بن محتشم بن مخدوم بن شریف بن لطیف الحسینی الساوجی.

تولد احقر عباد منتصف شهر رجب المرجب سنه ۱۲۱۷ هزار و دویست و هفده هجری است. و حال تحریر منتصف شهر ربیع الآخر سنه هزار و دویست و هشتاد و نه است. هفتاد و دو سال تقریباً از سنین عمرم گذشته. باز همان احمد پارینه ام و غافل دیرینه ام.

أستغفر الله ربی و أتوب الیه، درمّدت سی و هفت سال مشغول کسب کمالات ظاهری و باطنی و سیاحت بلاد عراق و فارس و خراسان و دارالمرزو آذربایجان و دریای عمان و بعضی از بلاد ین و حجاز و غیرهما از بلاد روم بودم. بعد التیاء و التی و التی در تاریخ یوم اثنین، ثانی من شهر

۱. شعراز سعدی و دراصل «نیم شب» است

ربیع الثانی سنه ۱۲۵۴ بند گران تزویج برپای نفس اماره نهادم. نیمه شعبان آن سال زفاف واقع شد. تاسنه هزار و دو بیست و هشتاد، خداوند شانزده اولاد کرامت فرمود. نصفی به عالم باقی ارتحال نموده، هشت دیگر در عالم فانی باقی می باشند.

تاریخ تولد بازماندگان بدین تفصیل است:

تولد عذرا، نیمه جمادی الاولی سنه ۱۲۵۵.

میرزا داوود شانزدهم ذی الحجة ۱۲۵۶.

میرزا رضا، هفتم ذیقعدة، سنه ۱۲۵۹،

هشتم ربیع الاول، سنه ۱۲۶۳ ابوالحسن متولد شد.

در سنه ۱۲۶۹ شیرین خانم تشریف آورده [است].

سنه ۱۲۷۲ سکینه متولد شد.

تولد عبد الحسین، چهارم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۷۵.

بیست و سیم شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۸۰، علی تولد نمود و بروی ختم شد.

[حاشیه در ذیل نام مؤلف]: وقد ارتحل عن دار الغرورالی دار الخلود مصتف هذا السطور،

فی شهر ربیع الأولى سنه ۱۳۰۴ سنه هزار و سیصد و چهار هجری نبوی غفر الله [له] و اعلى الله

مقامه و رفع درجته حرره ابن مصنف، علی.

[حاشیه در ذیل نام فرزند مؤلف علی]: فوت نمود مرحوم امیرزا علی ۷ صفر

۱۳۵۹ رحمة الله علیه.

X

منتهای غم و غمناکی است ایامی که کبابی
 شد سائر در نزد عوام است که رسا که نکوست از بهار شد است
 شمس نخورد بحد ساعت چهارم روز عاشورا و وقتا امروز که اول
 سرطان است حالت خلقی استمده است چون بگذرد ضراک بهارم
 چنان گذشت رضا بقضا است و تسکین الامر قلم با مدنی
 رفت اگر رضا بقضا دهد و گرفتار بودنی نخواهد بود
 شرمه از حوادث سید و هفت ماه گذشته را درسی و اوقاف
 و حکم نسیبه ایندگان بنیاد کار گذاریم فاعنبر و ابی اول الهی
 حواء العبد اکا احمد شهاب الدین بن محمد بن صالح بن محمد بن شرف
 بن طیف الحسینی الساجی تولد خیر عباد فقصف شهر حران سنه
 هزار و هشتاد و هفت و هجرت و حال کربلای شریف ربع الا
 سنه هزار و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
 در سال عمر که ششم از بهمان حمد بارینم و غافل درینم استغفر الله
 و قد ارکض عن در الفزوه الح دار الفلور و صنف هذا الطرقة شهر ربع الذ
 عشر الم داخله رقمه در فیه ام در حقه حران بن المصنف علی

نمونه خط فقیه دانشمند میرزا سید احمد حسینی ساوجی

۱۴۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَرَأَيْتُمْ
 كَيْفَ قَرَأَ الْقُرْآنَ كَمَا كُنْتُمْ تَسْمَعُونَ أَصْلًا مَا نَسِيتُ وَوَعْدًا فِي السَّمَاءِ
 تَوَدَّى الْكَلِمَاتُ كُلَّ مَن يَدِينُ زَيِّدًا نَصْرًا لِلَّهِ كَمَا مَثَلُ النَّاسِ لَعَلَّكُمْ تَتَذَكَّرُونَ

بعد از خدوشای بی پایان بیست و نهمین مرتبه حضرت حق تعالی در روز
 فراوان بر او مظهر و مظهر خاتم پیمان و میدان طینت و طابری آن سرود و نماند
 و اشرف نعمت است. چنانچه نگار این ذره کمترین حسن بن عباس است از
 غفرته لذت برد که چون صدق کرم و خیر حق میخاید آهای مغزی دست نماند
 بنام شند که بر همه و شرح حال حضرت از این غیر چه بر نوبه نماند که در آن
 و سنوات خصلت و عبادت باشد و در وقت نرسد و جارات و جوارات و جوارات
 لذت اشراف و جمع استخاره و گردن آید که چون که در این مومنین این ذره و
 میماند و در این نعمتی هم و درها غنی و کفایت لایزال در آن
 این ذره و غیر تقریباً از سن ۲۶ گشتی بگذرد از این مومنین از در کسایت و کسایت
 بعد از فراوان عذر و عذر و بار بر روی این خطا نشی جدید از لایم در کسایت
 در آدم در دردمین که چنانچه هم قبول کسایت هم پس بیست و دو مرتبه از حق
 و در سبب که حضرت در سبب معروف و سبب از حق و کسایت و کسایت
 و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت
 این ذره و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت
 خیر و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت
 بر کسایت و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت
 از کسایت و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت و کسایت

نامه حجت الاسلام سید حسن سبط احمدی به نگارنده مقاله

